

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تواتر اجمالی روایات جواز و مشروعیت تقلید

عرض کردیم که یکی از ادله جواز و مشروعیت تقلید، روایات متعددی است که در همین باب وارد شده و چون تواتر اجمالی در آنها وجود دارد، لذا دیگر محتاج به بحث سندی نیست. اما اگر تواتر اجمالی نداشت، با خبر واحد نمی‌توانستیم اثبات کنیم که آیا تقلید جایز است یا نه؟ یعنی اگر خبر واحد عادل در کار باشد، که صریحاً هم بگوید که: تقلید جایز است، نمی‌شود تقلید کرد، برای اینکه در حجت خبر واحد نیاز به تقلید وجود دارد.

پس اگر از سنت و روایات بخواهیم جواز تقلید را استفاده کنیم، راهی وجود ندارد، مگر اینکه یک سنت قطعی باشد، که قطعی بودنش به مثل همین است که بگوییم: این روایات تواتر دارد.

البته تواتر لفظی نیست، بلکه تواتری که در اینجا وجود دارد، تواتر اجمالی است، یعنی علم داریم که لااقل بعضی از این روایات از معصوم (علیه السلام) صادر شده است.

سه طایفه در روایات در کلام محقق خوئی (ره)

دیروز عرض کردیم که مرحوم محقق خوئی (قدس سره الشریف) این روایات را به سه طایفه تقسیم کرده، که اجمالش را بیان کردیم.

یک طایفه روایاتی که ائمه (علیهم السلام) مردم را به اشخاص معین، مثل یونس بن عبدالرحمن، عمری، زکریا بن آدم قمی و دیگران ارجاع می‌دادند، طایفه دوم روایاتی است که ائمه (علیهم السلام) به اصحابشان امر می‌فرمودند که: افتاء کنند، یعنی در بین مردم فتوا بدهند و طایفه سوم روایاتی است که نهی از افتاء به غیر علم کرده است، که «مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وَزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِفُتْيَاهُ»، که خیلی روایت عجیبی هست.

نکته‌ای که می‌خواهیم عرض کنیم این است که اگر این روایات را ببینید، منحصر در این سه طایفه‌ای که مرحوم آقای خوئی (ره) بیان کرده نیست و می‌توانیم چند طایفه دیگر را به این روایات اضافه کنیم.

عمده این روایات در کتاب القضاء، در ابواب صفات قاضی که باب‌های مختلفی دارد آمده است، که فقط در بحث امروز بعضی از این روایات خوانده شود، تا بعضی از نکاتی که به ذهن می‌رسد را عرض کنیم.

یکی از این روایات، در ابواب صفات قاضی در باب دهم آمده که «أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرَسِيُّ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (ع)»، مرحوم طبرسی (ره) از امام عسکری (علیه السلام)، «فِي قَوْلِهِ تَعَالَى * قَوْلُ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ*»، در مورد این آیه شریفه که می‌فرماید: وای بر کسانی که کتاب را با دست خودشان و از پیش خودشان می‌نویسند و می‌گویند: این از ناحیه خداست، «قَالَ هَذِهِ لِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ»، امام عسکری (علیه السلام) فرمودند: این برای قومی از یهود بوده است.

«إِلَى أَنْ قَالَ وَقَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ (ع)»، تا این که حضرت فرمودند: مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: «إِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْعَوَامُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ»، اگر عوام از یهود که به کتاب خودشان آگاهی ندارند، مگر از طریق سماع از علمائشان، «فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ»، پس چگونه قرآن و خداوند این مردم را مذمت کرده است؟ نزد علمای یهود این مردم می‌رفتند و هر چه بعنوان کتاب بوده، آنها می‌گفتند و اینها می‌نوشتند، بعد سائل به امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند، «وَهَلْ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ»، آیا عوام یهود مثل عوام ما نیستند؟ همان طور که ما از علمائمان تقلید می‌کنیم و هر چه می‌گویند: به عنوان حکم شرعی تلقی می‌کنیم، عوام یهود هم همین طور بودند.

«إِلَى أَنْ قَالَ»، تا اینکه حضرت عسکری (علیه السلام) فرمودند: «فَقَالَ (ع) بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عَوَامِ الْيَهُودِ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ»، امام صادق (علیه السلام) فرمودند: عوام ما با عوام یهود از یک جهت فرق دارند و از یک جهت مشترکند؛ «أَمَّا مِنْ حَيْثُ الْأَسْتِوَاءِ»، اما از جهت اشتراک، «فَإِنَّ اللَّهَ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَهُمْ»، خداوند عوام ما را هم، اگر از علمای آنها تقلید کنند مذمت کرده، همان گونه که عوام آنها را مذمت کرده است.

«وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا»، اما از حيث افتراق، «فَإِنَّ عَوَامَ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصِّرَاحِ وَ أَكَلَ الْحَرَامِ وَ الرَّشَا وَ تَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ»، عوام یهود می‌دانستند که علمائشان آشکارا دروغ می‌گویند، حرام خوارند، اهل رشوه بودند و هر کسی نزدشان می‌رفت، به اقتضائی احکام الهی را تغییر می‌دادند. «وَ اضْطَرُّوا بِقُلُوبِهِمْ»، یعنی از نظر قلبی هم می‌دانستند که اینها حرام خوارند و دروغگو هستند و احکام خدا را تغییر می‌دادند، اما مع ذلک نزد آنها می‌رفتند و چیزی را که به عنوان کتاب برایشان بیان می‌کردند می‌نوشتند.

«إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فَاسِقٌ»، تا اینجا که فرمودند: کسی که این کار را انجام دهد، یعنی کسی که دروغ بگوید، اکل حرام داشته باشد و احکام را تغییر دهد، این فاسق است، «لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ»، این شخص نمی‌تواند هم از ناحیه خدا تصدیق شود و هم اولیاء و ائمه معصومین (علیهم السلام) نمی‌توانند چنین عالمی را تصدیق کنند، «فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ»، و لذا آنها را ذم کرده است.

«وَ كَذَلِكَ عَوَامُنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ عُلَمَائِهِمُ الْفُسُقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ»، حضرت فرمودند: عوام ما هم اگر از علماء فسق ظاهر و تعصب شدید دیدند، «وَ التَّكَالُبَ عَلَى الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا»، و اینکه دنبال جمع مال دنیا و حرام آن بودند، «فَمَنْ قَلَّدَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ فَهُوَ مِثْلُ الْيَهُودِ»، اگر شما هم از مثل این علماء تقلید کنید، مثل یهود می‌شوید، «الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ عُلَمَائِهِمْ»، که خداوند به دلیل تقلید از علماء فاسد، آنها را ذم کرده است.

بعد امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»، اما از فقهاء آن کسی که صائن و حافظ نفس خودش باشد، حافظ دینش باشد، مخالفت با هوای خودش

کند، که این مخالفت با هوا، دائره را آن قدر ضيق مي‌کند، که حتي گاهي اوقات حق انجام دادن مکروه را هم ندارد و مطيع امر مولايش مي‌باشد، عوام بايد از چنين شخصي تقليد کنند.

«وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فَقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ»، اين هم خيلي جالب است، يعني فقهايي که اين شرائط را دارند، بعضي از فقهاي شيعه‌اند، نه تمام فقهاي شيعه، «فَإِنَّ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَالْفَوَاحِشِ مَرَاجِبَ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ»، آن عالمي که مرتکب قبائح و فواحش مي‌شود، مثل علماء عامه، «فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئاً وَلَا كَرَامَةً»، نه از اينها چيزي را قبول کنيد و نه اينها کرامت و احترامی در نزد شما داشته باشند.

اين روايت از رواياتي است که مرحوم شيخ(ره) در رسائل فرموده: از روايت آثار صدق ظاهر است، «لأنّ منه آثار الصدق» گاهي یک روايت پيدا است که از معصوم(عليه السلام) صادر شده، که بر اين روايت کثيري از بزرگان استدلال کرده‌اند، اصلاً شايد مهم‌ترين روايتي که تعبير تقليد در آن باشد، همين روايت باشد، که تقليد مشروع است و فقيه هم مي‌تواند فتوا دهد و بر مردم هم عمل به آن فتوا لازم است.

تحليل مرحوم شيخ حرّ عاملي(ره) در ذيل روايت

مرحوم شيخ حرّ عاملي(ره) صاحب وسائل بعد از نقل اين روايت فرموده: «أَقُولُ: التَّقْلِيدُ الْمُرَخَّصُ فِيهِ هُنَا إِنَّمَا هُوَ قَبُولُ الرَّوَايَةِ لَا قَبُولُ الرَّأْيِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالظَّنِّ»، تقليدي که در اين روايت اجازه داده شده، مراد قبول روايت است، يعني اگر راوي روايتي را از ما نقل کرد، آن را بپذيريد، اما مقصود قبول رأي و اجتهاد و اينها نيست. «وَهَذَا وَاضِحٌ وَ ذَلِكَ لَا خِلَافَ فِيهِ».

بعد در ادامه هم فرموده: «عَلَى أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ لَا يَجُوزُ عِنْدَ الْأَصُولِيِّينَ الْإِعْتِمَادُ عَلَيْهِ فِي الْأُصُولِ وَلَا فِي الْفُرُوعِ»، «لأنّهُ خَبَرٌ وَاحِدٌ مُرْسَلٌ»، که عرض کردیم که درست است که خبر واحد است و مرسل هم هست، اما آثار صدق در حديث وجود دارد.

نقد و بررسي کلام مرحوم شيخ حرّ عاملي(ره)

نکته مهم اين است که آیا اين فرمايش صاحب وسائل(ره) درست است يا نه؟ يعني بگوئيم: اين روايت فقط مربوط به قبول قول راوي است، که اگر راوي روايتي را نقل کرد، بپذيريم و بگوئيم: اين هم شرائطش هست.

به نظر مي‌رسد که فرمايش ايشان درست نيست، براي اينکه اگر مجرد قبول روايت باشد، ديگر نياز به اين شرايط نيست، اين به شرايطي که فرموده: «صائناً لنفسه»، «حافظاً لدينه»، «مخالفاً علي هواه»، «مطيعاً لامر مولاه»، نياز نيست. در راوي فقط تنها چيزي که لازم داريم، اين است که بايد تعمد بر کذب نباشد، اما اين عناوين و اوصاف ديگر لازم نبود، که ذکر شود.

مويدي براي تحليل مرحوم شيخ حرّ عاملي(ره)

مؤيد صاحب وسائل(ره) اين است که عوام يهود نزد علمائشان رفته و مي‌گفتند: از کتاب چه مي‌دانيد؟ آنها هر چه مي‌گفتند: عوام هم مي‌نوشتند و يادداشت مي‌کردند، که امام(عليه السلام) هم در اين روايت، اسم اين را تقليد گذاشته است و اين آيه شريفه *قَوْلِ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ* را هم حمل بر تقليد کرده، که عوام يهود از علمائشان تقليد مي‌کردند.

لذا همان طور که آنها فقط می‌شنیدند و نقل می‌کردند و خداوند هم این را مذمت کرده، امام صادق و امام عسکری (علیهما السلام) هم این را بیان کرده و مذمت کرده‌اند.

نقد و بررسی این مویذ

اگر کسی این حرف را زد، در مقام جواب می‌گوییم: درست است که شروع روایت از آنجاست، اما بعد که امام (علیه السلام) می‌رسد به اینکه از چه کسی باید این مطالب را بگیرد، کسانی که «حافظا لدینه، صائنا لنفسه، مخالفا علی هواه» باشند، یک ضابطه کلی را بیان کرده، که این ضابطه اعم است، هم در جایی که کسی روایتی را نقل کرد، اگر این اوصاف را داشت می‌پذیریم و هم اگر مطلبی را به عنوان یک حکم شرعی گفت، چون می‌دانیم این آدمی نیست که از پیش خودش حرف بزند، آن را می‌پذیریم، که این روایت اطلاق دارد و از اطلاقش بخوبی این مطلب استفاده می‌شود.

عرض کردیم واقعاً از باب تناسب حکم و موضوع، اگر امام (علیه السلام) فقط در مقام بیان این است که بگوید: به قول کدام راوی عمل کنید؟ دیگر این همه اوصاف لازم نبود، که معمولاً در کمتر کسی پیش می‌آید، تعداد روایات زمان امام صادق (علیه السلام) را ببینید، یا زمان امام عسکری (علیه السلام)، اگر بخواهیم این عناوین را برای ایشان منطبق کنیم، بر چند درصدشان منطبق می‌شود؟

لازمه‌اش این است که اکثر کسانی که این کتاب‌ها و اصول اربع مئه را نوشته‌اند، از تحت این روایت خارج شود، لذا این بیان صاحب رسائل بیان تامی نیست.

روایت دوم

روایت دیگری که به آن برای جواز تقلید استدلال شده، دو روایت داریم که این تعبیر در آن آمده؛ یکی از امام صادق (علیه السلام) است و دیگری محمد بن ابی نصر بزنی از امام هشتم (علیه السلام) نقل کرده، که قریب به هم هستند، که «قال: إنما علينا أن نلقي إليكم الأصول و عليكم أن تفرعوا»، یا در روایت امام هشتم (علیه السلام) دارد که «علينا إلقاء الأصول إليكم و عليكم التفريع»، که به این روایت هم بر جواز تقلید استدلال شده و گفته‌اند همین که ائمه (علیهم السلام) فرمودند: ما کلیات را می‌گوییم، خودتان تفریع کنید، یعنی بدانید کدام مصداق کلی است، این خودش معنای جواز افتاء و مشروعیت تقلید است.

نقد و بررسی تمسک به این روایت

اگر در ذهن شریفان باشد، در اوائل سال بحثی را مطرح کردیم که آیا اجتهاد در زمان معصومین (علیهم السلام) بوده یا نه؟ که گفتیم: در آنجا بعضی به این تعبیر استدلال کرده‌اند، که ما هم مناقشه‌ای در آن داشتیم، که این روایات بر آن اجتهادی که در تعریف آن می‌گوییم: به معنای استنباط است، دلالت ندارد.

به عبارت دیگر گفتیم که: در اول اصول می‌آید که یکی از فرق‌های بین مسائل اصولیه و قواعد فقهیه این است که در قواعد فقهیه تطبیق است، مثلاً «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» را تطبیق کرده می‌گوییم: در بیع صحیح ضمان هست، پس در فاسدش هم ضمان است، اما در مسائل اصولیه استنباط است، که گفتیم: بین استنباط و تطبیق فرق می‌گذارند. حال اشکال این است که همین اصولیون که بین استنباط و تطبیق فرق گذاشته و می‌گویند: تطبیق کلی بر مصداق، عنوان اجتهاد را ندارد، چرا از این روایات برای اجتهاد استفاده کرده‌اند؟ برای اینکه تمام این روایات مسائل تطبیق است.

مگر اینکه بگوییم: تفریع در روایات، معنای اعمی دارد و به معنای خصوص تطبیق نیست، «علیکم التفریع»، یعنی قواعد عمومی را کنار هم بگذارید و ببینید که کدام بر دیگری مقدم است؟ که از تفریع تمام اینها استفاده می‌شود.

روایت سوم

روایاتی داریم که فرمودند: همان طور که در قرآن محکمت و متشابهاتی داریم، در روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) هم همین طور است، که خبر محکم و متشابه داریم.

روایت از امام هشتم (علیه السلام) هست که فرمودند: «عن الرضا (علیه السلام) قال: من رد متشابه القرآن إلى محکمه * فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*»، هر کسی که بتواند متشابه قرآن را به محکم قرآن برگرداند، این راه راست را پیدا کرده است.

«ثم قال (علیه السلام): إن في أخبارنا متشابهات كمتشابه القرآن»، سپس حضرت فرمودند: در اخبار ما متشابهاتی است، مانند متشابه قرآن، «و محکما کمحکم القرآن»، و محکمتی است مانند محکم قرآن، «فردوا متشابهها إلى محکمها»، که باید متشابهات آن را به محکمتش رد کنید، «و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا»، اگر تنها از متشابه روایات تبعیت کنید و محکمت آن را نگیرید، گمراه می‌شوید.

به این روایات بر جواز اجتهاد و مشروعیت تقلید استدلال کردند، به این بیان که چه کسی می‌تواند بفهمد که این روایت متشابه و این روایت محکم است؟ چه کسی می‌تواند و قدرت دارد که متشابه را به محکم رد کند و آن را در پرتو محکم تفسیر کند؟ این تنها مجتهد است.

از این جا می‌فهمیم که در تفسیر قرآن هم، تا کسی به مقام اجتهاد نرسد نمی‌تواند تفسیر کند، چون در قرآن هم دارد که «من ردّ متشابه القرآن الي محکمه»، چه کسی می‌تواند بفهمد این آیه متشابه و این آیه محکم است؟ در صورتی می‌تواند بفهمد که اولاً معنای متشابه را بداند و ضابطه این که متشابه چیست برایش روشن باشد، تا بعد بگوید: «هذه الآية متشابه» در حالی که عوام نمی‌توانند ضابطه‌ای برای محکم و متشابه بیان کنند.

درست است که متشابه یک معنای عرفی دارد، ولی در قرآن، فهم این که این متشابه واقعاً چیست، بسیار مشکل است و نیاز به اجتهاد و علم دارد.

روایت چهارم

این روایت جزء روایاتی می‌آید که «من افتی بغير علم» هست، که گفتیم: یک طائفه از روایات، در باب فتوای به غیر علم است، که از این روایات استفاده می‌شود که فتوای به غیر علم حرام است، اما فتوای عن علم حجیت و مشروعیت دارد و تقلیدش هم درست است.

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ»، امام باقر (علیه السلام) فرمودند: کسی که بدون علم فتوا بدهد، «و لا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وَزْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِفُتْيَاهُ»، این چنین اثر عجیبی دارد.

حال این روایت اطلاق دارد، یعنی می‌گوید: اگر فتوای به غیر علم دادی، چه فتوایت مطابق با واقع باشد یا نباشد، «من أفتي بغير علم» شاملش می‌شود و انسان حق ندارد فتوای به غیر علم بدهد.

روایت پنجم

روایت از امام صادق (علیه السلام) هست که فرمودند: «مَنْ اسْتَأْكَلَ بِعِلْمِهِ افْتَقَرَ»، کسی که بخواد از راه علم نانی درآورد فقیر می‌شود، «فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ فِي شِيعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ قَوْمًا يَتَحَمَّلُونَ عُلُومَكُمْ»، حمزه بن حمران به امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند که در بین دوستان شما بعضی علوم شما را دارند، «وَيُبْتَوْنَهَا فِي شِيعَتِكُمْ»، و بین شیعیان منتشر می‌کنند، «فَلَا يَعْدَمُونَ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ الْبِرَّ وَ الصِّلَةَ وَ الْإِكْرَامَ»، مردم هم به اینها پول می‌دهند، احترامشان می‌کنند و به آنها نیکی می‌کنند، یعنی گفت: پس شما می‌گویید: اینها مستأکل به علم هستند؟

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «فَقَالَ (ع) لَيْسَ أُولَئِكَ بِمُسْتَأْكِلِينَ»، اینها مستأکل نیستند، بعد برای مستأکل ضابطه‌ای بیان کرده و فرمودند: «إِنَّمَا الْمُسْتَأْكِلُ بِعِلْمِهِ الَّذِي يُفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»، مستأکل کسی است که بدون علم فتوا می‌دهد، می‌خواهد بگوید که اهل فتوا هستم، مرجع تقلید هستم، «لِيُبْطَلَ بِهِ الْحُقُوقَ طَمَعاً فِي حُطَامِ الدُّنْيَا»، برای اینکه به کام دنیا برسد، این فتوا را می‌دهد.

علی ای حال از این روایت هم بخوبی استفاده می‌شود که اصل افتاء، در زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) هم بوده، لذا اصل افتاء جایز است و مشروعیت دارد و همچنین تقلید هم مشروعیت دارد و روایات دیگری هم هست، که خودتان مراجعه کنید، در صفات ابواب قاضی وجود دارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ